

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و پنجم خارج فقه القضا 15 فروردین 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

توکيل و توليت در امر قضا / نظارت کلام محقق رشتي بر کلام صاحب جواهر و داوری بين این دو نظر

اصل بحث ما این بود که آیا ولایت دادن و وکالت دادن به دیگران برای قضاوت درست است. این بحث برای کسانی که می گویند قاضی باید مجتهد باشد خیلی مهم است چون این اشکال به وجود می آید که در همه ی تاریخ ما مجتهد به اندازه ی کافی نداشته ایم، اگر بگوییم قاضی اگر مجتهد نبود از طرف مجتهد وکالت یا ولایت داشته باشد و برخی هم خواسته اند بدون فرض اضطرار مسأله را حل کنند، از جهت دیگر بحث مهم است که ما این بحث را در غیر قضا هم ببریم. کسانی که ولایت زن را قبول نمی کنند بگوییم که آیا اگر مجتهدی به او وکالت یا ولایت بدهد چطور؟ آیا این طور پست ها قابل تولیت و توکیل است یا نه؟

یادتان باشد ما در بحث وکالت بودیم، در بحث وکالت ما يك ترازو گذاشته بودیم، دوطرف را پر کردیم، گاهی طرف جواز را پر کردیم و کلمات صاحب جواهر را آوردیم در طرف مقابل طرف منع را گرفتیم و کلمات محقق رشتي را در آن گذاشتیم، پس يك طرف ترازو اندیشه ی صاحب جواهر است با آن چه که دارد و در طرف دیگر ترازو اندیشه ی محقق رشتي است با آن چه که دارد. صاحب جواهر به عمومات وکالت تمسک می کرد و می فرمود هر جا که دلیلی بر منع وکالت نداریم کافی است و بعد هم می گفت این حرف را فقط من نمی زنم بلکه دیگران هم همین حرف را زده اند، و بعد به ادله ی خاص وکالت هم تمسک کرد. در مقابل محقق رشتي فرمود: ادله ی وکالت برخی از آن ها مبین احکام وکالت است اما عهده دار این که کجا درست است و کجا درست نیست نمی باشد و اطلاق و عمومی ندارد و ما این را می خواهیم که نداریم.

مرحوم آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی به نفع صاحب جواهر داوری می کند اما بیان مطلبش به گونه ای است که من دیدم قابل تلیخیص نیست. ایشان در این بحث به قانونی اشاره می کند که اگر این قانون ثابت شود خیلی به درد می خورد. ایشان می فرماید: (قبل از این بحث، ولایت را بحث کرده که ما هنوز بحث نکردیم و بعد می فرماید:) و اما الوكالة امر ثابتی است در شریعت مطهر و در بسیاری از عقود پذیرفته شده است که کسی وکالت بدهد به دیگری برای بیع، برای خرید، برای اجاره و ... اگر بخواهد در قضا ثابت بشود یا باید دلیل خاص داشته باشیم یا دلیل عام. دلیل خاص برای تثبیت وکالت در خصوص قضا نداریم اما دلیل مطلق و عام داریم. یعنی ادله ای که مبین وکالت است مثلاً روایت معتبر داریم: من وکل رجلاً علی امضاء امر من الامور، امضاء یعنی اجرا، وکالت هست تا به اطلاع وکیل برسانند که او را عزل کرده اند حتی یعلمه بالخروج منها کما علمه بالدخول فیها، اگر به وکیل خبر ندهند تصرفات او نافذ است تا زمان اعلام. در این روایت دارد که «من وکل رجلاً علی امضاء امر من الامور» و نگفته است چه امری، البته ما از خارج می دانیم که نمی تواند وکالت بدهد که به جای من نماز بخوان یا روزه بگیر ولی بقیه ی امور را شامل می شود. در این جا ممکن است کسی بگوید: این روایت در مقام بیان این نیست که در کجا وکالت درست است و در کجا وکالت درست نیست و وکالت در همه جا درست است، این روایت در مقام بیان این است که ای موکل تو موظف هستی که به وکیل خبر بدهی و اگر به او خبر ندهی وکالت به هم نمی خورد در واقع وکیل معزول می

شود با عزل و اعلام عزل به او نه با عزل فقط، امام این را می خواهند بگویند اما این که وکالت در کجا درست هست در کجا درست نیست را این روایت دلالت نمی کند.

آقای گلپایگانی پاسخ می دهد که این اشکال را نگیرید برای این که این درست است که اگر متکلم در مقام بیان يك جهت بود ما نمی توانیم از آن جهتی که در مقام بیان نیست استدلال کنیم. اگر گفت هرچه کلب معلم گرفت می توانید بخورید فقط در مقام این است که خوردن درست است یا نه، امام در این مقام که باید جای گاز گرفتن سگ را شست یا نه، بدن حیوان را باید شست یا نه، در مقام بیان این ها دیگر نیست. ولی حرف ایشان این است که گاهی اوقات با این که متکلم در بیان يك جهت خاص است ولی این جهت خاص يك لازمی دارد که این لازم مورد اطلاق ماست، در آن جا می شود تمسک کرد. در ما نحن فیه درست است که امام در مقام بیان این که کجا وکالت هست کجا وکالت نیست نیستند، در مقام بیان این هستند که موکل باید خبر بدهد ولی گفته اند «علي امضاء امر من الامور» و برای ما همین کافی است، مثال دیگر آیه ي تیمم است، خدا می فرماید: اگر آب نیافتید تیمم کنید، آیه در مقام بیان تشریح تیمم است حالا شك می کنیم مثلا مراد از نیافتن آب نیافتن مثلا آب کثیر یا هم کثیر را می گیرد و هم قلیل را یا مراد از نیافتن آب نیافتن آب مطلق است یا هم مطلق را شامل می شود و هم آب مضاف را؛ در این جا تمسک می کنیم به این که آیه دارد «ماء» اگر نیافتید و اگر ما یصدق علیه الماء اگر پیدا کردیم دیگر تیمم جایز نیست؛ حال خارجا ممکن است بدانیم که آب مضاف فایده ندارد و با آب مضاف نمی شود وضو گرفت. پس به راحتی نمی شود گفت آیه یا روایت در مقام بیان فلان جهت است و از آن جهتی که من به دنبال آن هستم چون در مقام بیان نیست پس اطلاق نمی گیرم، گاهی اوقات لازمی دارد.

عبارت آقای گلپایگانی: «لا ريب في انه اذا لم يكن متكلم در مقام بیان جهتی از جهات تمسک به اطلاق نمی شود نسبت به او کرد (این اصل کلی قبول است) و روایتی هم که اشاره کردیم (روایت وکالت) در صدد بیان این است که بگوید چه زمانی وکیل معزول می شود و لیست در مقام دلالت بر صحت وکالت به ای نحو کان الا انه قد يكون لتلك الجهة (جهتی که متکلم در مقام بیان هست) لازم (يك لازم عرفی دارد) فیجوز ان يتمسك بالكلام بالنسبة الي ذلك اللزوم مثلا قوله تعالي «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا» در مقام بیان تشریح تیمم عند فقدان الماء است فيجب علي فاقد المائ التيمم لكن يجوز التمسك باطلاق «ماء» به این که گفته شود مراد عدم وجدان مطلق ما یصدق علیه الماء است ولو آیه در مقام بیان این جهت نیست لان لازم تشریح تیمم بیان این است که چه زمانی تیمم واجب است، می گوئیم دلالت می کند که: متی لم يوجد ما یصدق علیه الماء تیمم واجب است و متی وجد ما یصدق علیه الماء تیمم شرعیة ندارد، به اطلاق «الماء» تمسک می کنیم و هنا كذلك، امام در مقام بیان این هستند که بفرمایند عمل وکیل کی نافذ است لکن چون قبل از آن فرموده اند علي امضاء امر من الامور و لازم این، جواز وکالت است در هر امری است که دلیل بر ردش نداریم والا امام باید بیان کنند و بیان نکرده اند فیجوز التمسك باطلاق این کلام، پس ما حرف صاحب جواهر را می زنیم که این روایت دلالت می کند بر این که هر جا دلیل شرعی روشن نداریم بر بطلان وکالت وکالت جایز است از جمله باب قضا لذا آقای گلپایگانی نتیجه می گیرد: فالظاهر تمامية هذا الاطلاق و انه لا مانع من التمسك به».

آقای گلپایگانی در کلامش موج دومی هم درست می کند منتهی موج سومی هم دارد و چون موج سوم دارد در واقع برمی گردد به سرجای اولش، فراز دوم این است که این ای کسانی که وکالت را قبول دارید، قضا مثل غذا خوردن است، مثل خوابیدن است، مباشرت در آن شرط است، عرف وکالت در قضا را قبول نمی کند، ادله ي شرعی هم ناظر به عرف است ولی ایشان می گوید این درست نیست، اگر عرف قبول نمی کند پس چرا عده ای از علما صحت وکالت را پذیرفته اند؛ مثل صاحب جواهر و خیلی دیگر از علما. تازه در مقدمات قضا استماع شهادت یا قسم دادن را صاحب جواهر و خیلی دیگر از علما قبول کردند و صاحب جواهر گفت اگر این ها قبول باشد خود قضاوت به اولویت درست است و ظاهرا آقای گلپایگانی هم از این حرف بدش نمی آید چون این حرف را می آورد و رد نمی کند؛ پس اگر این ها پذیرفته اند نمی توانیم بگوئیم عرفیت ندارد. والصحيح ان كل امر كان للوكالة عرفية فیه شامل آن امر من الامور می شود و صحیح است.

الحمد لله رب العالمين